

گریه سحر !

ز سوز سینه ما آن کسی خبر دارد!
که در درون دلش گریه ی سحر دارد!

نه هر تبسم مهری نشان دلسوزی است
چه خنده ها که زپی نیش نیشتر دارد!

مرید درگه آن پیر عاقبت سوزم
که لب خموش ولی شورها به سر دارد!

نیاز خود به سر کوی آن نگار بریم
که در نهان به اسیران خود نظر دارد!

دوباره دریدریها بهانه می گیرند
که محرم دلشان نیت سفر دارد!

ز طعنه های رقیبان ملالتی نکشد
هر آن که تیر نگاه تو بر جگر دارد!

به هوش باش که بزم وصال کوتاه است
نشاط باده خماری ز پشت سر دارد!

رضا شاپوریان
چهارشنبه ۱۳ مای ۱۹۹۸